
قرآن در شعر پارسی

دکتر امیراسماعیل آذر

به اهتمام

برادران فلاحیان

www.ketab.ir



انتشارات سخن، تهران

دوره: ۴-۷۳۱-۳۷۲-۹۶۴-۹۷۸	شابک
ج ۱: ۷-۷۲۷-۳۷۲-۹۶۴-۹۷۸	
ج ۲: ۴-۷۲۸-۳۷۲-۹۶۴-۹۷۸	
ج ۳: ۱-۷۲۹-۳۷۲-۹۶۴-۹۷۸	
ج ۴: ۷-۷۳۰-۳۷۲-۹۶۴-۹۷۸	
۳۷۹۰۶۸۷:	شماره کتابشناسی ملی
قرآن در شعر پارسی	عنوان و نام پدیدآور
تهران: سخن، ۱۳۹۴.	مشخصات نشر
ج ۴:	مشخصات ظاهری
فهرست نویسی کامل این اثر در نشانی	یادداشت
http://opac.nlai.ir قابل دسترسی است.	
ج ۱: حروف آ - پ. - ج ۲: حروف ت - د. -	مندرجات
ج ۳: حروف ر - ک. - ج ۴: حروف گ - ی	
آذر، امیراسماعیل، ۱۳۲۳-	سرشناسه
فیبای مختصر	وضعیت فهرست نویسی



انتشارات سخن

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، خیابان وحید نظری، شماره ۴۸

تلفن: ۶۶۴۰۵۶۲

www.sokhanpub.com

e-mail: info@sokhanpub.com

قرآن در شعر پارسی

دکتر امیراسماعیل آذر

به اهتمام برادران فلاحتیان

جلد اول

شامل حروف آ - پ

لیتوگرافی: کوثر

چاپ: دایره سفید

صحافی: حقیقت

چاپ اول: ۱۳۹۴

تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه

شابک جلد اول: ۹۷۸-۹۶۴-۳۷۲-۷۲۷-۷

شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۷۲-۷۳۱-۴

تلفن تماس برای تحویل کتاب در منزل و محل کار

۶۶۹۵۳۸۰۵ ، ۶۶۹۵۳۸۰۴

مقدمه

به تحقیق یکی از مشکلات هر انسانی در طول زندگی این است که بتواند برای خود دوستان خوبی دست و پا کند - دوستانی که بتوانند پشتیبان او باشند. گاهی در این امر کسانی موفق هم بوده‌اند. اما آیا هیچ گاه اندیشیده‌ایم که در هر کاری ممکن است با نقصی مواجه شویم که همان نقص تمام آرزوهای ما را نقش بر آب کند؟ آیا هیچ گاه اندیشیده‌ایم که به هر کس تکیه کنیم ممکن است راز ما را فاش کند و مشکلی سخت فراراهمان قرار دهد؟ به قول مولوی

در این بازار عطاران مرو هر سو چو بی‌کاران به دکان کسی بنشین که در دکان شکر دارد این دکان کجاست که متاعش شیرین و دلچسب است؟ با چه شیوه و یا تمهیدی باید سراغ این دکان رفت؟ در اینجا باید از خرد و عقل کلی بهره بگیریم. چرا؟ چون:

ترازوگر نداری تو، تو را زوره زند هر کس یکی قلبی بیاراد، تو بنداری که زر دارد از عقل کلی سخن به میان آوردیم. طبعاً در مقابل آن، یک عقل جزئی هم وجود دارد. عقل جزئی عقل معیشت‌اندیش است. این همان عقلی است که در مسائل شخصی، اجتماعی و در زندگی روزمره ما را هدایت می‌کند. برای مثال، اگر بخواهیم در خرید خانه با فروشنده‌ای وارد معامله شویم، عقل چه می‌گوید؟ همه توجیه و توجهش این است که ما دچار خسران نشویم یا به قول عوام کسی سرمان کلاه نگذارد. پس عقل جزئی‌نگر در پی سود و زیان است. این همان است که امروز آرامش بشر را تحت الشعاع قرار داده است. وجود بنگاه‌های اقتصادی، بورس، دلال‌بازی‌ها، رانت‌ها، و از همه بدتر سیاست جهانی، انسان امروز را به مصرف تشویق می‌کنند و می‌کوشند که راه آسمان را در پیش روی ما سد کنند. این سیاست چنان انسان را به کار زمین مشغول می‌دارد که

ممکن است آبی آسمان و خدای آسمان را هم به دست غفلت بسپاریم. به قول مولوی:

جان همه روز از لگدکوبِ خیال	وز زیان و سود، وز خوفِ زوال
نه صفا می ماندش نه لطف و فر	نه به سوی آسمان راه سفر
تو چه دانی قدرِ آبِ دیدگان	عاشقِ نانی تو چون نادیدگان
گر تو این انبان ز نان خالی کنی	پر ز گوهرهای اجلالی کنی
بند بگسل باش آزاد ای پسر	چند باشی بند سیم و بند زر
گر بریزی بحر را در کوزه ای	چند گنجند؟ قسمتِ یکروزه ای

اما عقل کلّی، ما را با ابنای بشر مهربان می سازد. این عقل دستگیرش شده که به قول نظامی:

غیر خدا در دو جهان هیچ نیست	هیچ مگو غیر که آن هیچ نیست
این کیمر هستی موهوم را	چون بگشایی به میان هیچ نیست
اوست گل و سبزه و باغ و بهار	غیر در این باغ جهان هیچ نیست

عقل کلّی یعنی در محضر خدا بودن، سراغ گنج حکمت رفتن. این یک شعار نیست، یک نیاز است. یک ضرورت اجتناب ناپذیر است. انسان امروز دلبسته چیزی شده که از او خواهند گرفت. به جایی تکیه کرده که پشتش خواه ناخواه خالی خواهد شد. به قول مولوی:

حرص های رفته اندر کتمِ غیب تاخیر آورد، سر برزد ز جیب

در دنیای مدرن معنای انسان بودن از یادها رفته است. تنها در زمان بازگشت به فطرت پاک خدانهاده است که می توانیم آرامش خود را بازگیریم. می خواهند به بشر بیاموزند تا جریان های غالب را بپذیرد نه این که چگونه زندگی کند و به فکر آیندگان خود و جامعه خود باشد. علم های جدید ما را بیشتر به بیرون از خودمان هدایت می کنند تا به درون. علوم امروز با آسمان کار ندارند، خدا را فراموش نمی آورند و به نیازهای درونی بشر توجه نمی کنند. مگر حضرت پیامبر اعظم ص نفرمود «ز گهواره تا گور دانش بجوی»؟ جان علوم این است که بیاموزیم چگونه در محضر حضرت خداوندی بنده ای باوفا باشیم و نسبت به عهدی که با او در ازل بسته ایم ابراز پای بندی کنیم. امروز علوم ممکن است بسیاری از مشکلات ما را حل کنند و بر بسیاری از بیماری ها فایق آیند، اما با بیماری های درون چه

می‌کنند — بیماری‌هایی که اتفاقاً خود منشأ اکثر بیماری‌های جسم نیز هستند (بیماری‌های سایکوسوماتیک^۱ و سایمنتولوژیک^۲). امروزه انسان‌ها بیشتر به ریسمان‌هایی می‌آویزند که سبب سقوط می‌شوند، نه عروج. ما به علمی نیاز داریم که درون را تقویت کند و نشانه‌های امید را بشارت دهد. به قول جان میلتن «ما امروز به دانشی نیاز داریم که ما را از بهشت گم شده، که همان غفلت از خداست، راه ببرد.» باید امروز کلید گنج حکمتی را بیابیم که محتوای امانت الهی است. به قول حافظ:

دلم خزینه اسرار بود و دست قضا درش بیست و کلیدش به دل‌ستانی داد
ما در علم جدید به دنبال این کلید هستیم تا پرده از رازهای سربه‌مهر بردارد و از:
سِرِّ قضا که در تَتِّ غیب منزوی ست مستانه‌اش نقاب ز رخساره برکشم
و این «من» تفرقه‌افکن را از پیش روی ما بردارد تا بتوانیم به حقیقت حق برسیم و پشت بر

۱) یعنی بیماری‌های روان‌تنی، بیماری‌هایی که منشأ روانی دارد، مثل بیشتر بیماری‌های شکم و بالای تن انسان از جمله انواع سرطان‌ها، زخم‌های دستگاه گوارش، بیماری‌های قلبی، سکنه‌ها، غده‌هایی مثل غم‌باد که منشأ اصلی همه آنها غم و حرص زدن و حرص خوردن و حسد و طمع ورزیدن و کین‌توزی و گناه است و عصبانیت و حس بدبختی کردن و از این قبیل خلقیات مقلی و مأس و افسردگی. ریشه انواع این گونه بیماری‌ها ظلم است — ظلم به خود، به دیگران و به هستی، و معنی اصلی ظلم، همانا نابجاکاری و فراموش کردن این سه اصل اصیل است: کردار نیک، گفتار نیک، پندار نیک.

۲) سایمنتولوژیک یعنی روان‌ذهن‌شناختی آن بیماری‌ها است که منشأ ذهنی و سپس روانی دارد، مثل نشناختن حقیقت وجود و هدفمندی هستی و جنبه عظیم و لطیف معنوی و متعالی انسان (خود)، که موجب احساس پوچی و بیهودگی و در نتیجه حس تنهایی و بی‌پناهی و افسردگی شدید می‌شود و افسردگی باعث بیماری‌های روانی، روان‌تنی، و فشار خون، بیماری قند و جز آن می‌گردد. منشأ بیماری‌های موروثی هم این گونه اشتباهات گذشتگان است که خود و فرزندانشان را، از طریق ژن، دچار کرده‌اند و می‌کنند. اگر پرسند که «آیا می‌توان این همه را در یک کلمه خلاصه کرد؟» پاسخ این است: «آری. شرک — که خود را متعالی ظلم عظیم است — ظلم به هستی، به خود، و به نسل.» و اگر پرسند که «راه چاره چیست؟» قرآن بزرگ پاسخ خواهد داد: «مراقبه، انصاف»، و این یعنی «توبه، توبه، توبه، صبح، ظهر، عصر، شام، و وقت خفتن، به هنگام هر وضو یا تیمم برای نماز.» وضو یعنی پاک شدن از همه چیزهایی که نگریستم و حق را در آن ندیدم، پاک شدن از همه کارهایی که کردم و برای حق نبود، پاک شدن از همه تشنگی‌ها و پندارها و اندیشه‌هایی که در آنها شمیم دل‌انگیز حق نبود، پاک شدن از همه راه‌هایی که پیمودم اما به مقصد حق نبود. وضو یعنی پاک شدن از همه این آلودگی‌ها. و نماز یعنی یادآوری صدها هزاران باره اسم‌اللّٰهی خود و هر چیز و هر کس و باز از مستی‌جات شدن و غوطه‌ور گردیدن در رحمانیت بی‌پایان حق و عهد دوباره بستن با او. اینها یعنی چشیدن طعم وقت و حال و رفته‌رفته عاشق شدن و عاشق شدن یعنی جان گرفتن. جان گرفتن جان و به جانان پیوستن آن — پیوستن نه، بلکه رشته پیوند را آشکارا دیدن. «دین» ریشه اوستایی دارد، یعنی «دیدن» = «بصیرت». مثل دینکرت یا دینکرد.

آن دهیم که استوارتر از کوه است.

بیا و هستی حافظ ز پیش او بردار که با وجود تو کس نشنود ز من که منم فیلسوفان در تعریف انسان گفته‌اند که انسان حیوانی است ناطق یا ضاحک. ولی شاید بتوانیم بگوییم انسان موجودی عاطفی است آن هم از نوع متعالی. آیا شعله چنین عاطفه‌ای با زر و مال و چیزهایی از این دست اطفای می‌شود؟ آیا نیازهای انسان در حساب‌های بانکی و چند قلم جنس دیگر خلاصه می‌شود؟ بگذارید به یک حادثه، هرچند تلخ، اشاره کنم. چون دستاورد آن می‌تواند شیرین باشد. سال‌ها پیش از انقلاب اسلامی در اصفهان مردی بود نامور و نام‌آشنا. شهرت او به خاطر ثروت او بود. هرکجا را سراغ می‌گرفتیم و بیش متعلق به همان شخص بود. این مرد متمکن پسری داشت که در سن بیست و چهار سالگی خودکشی کرد. آن پسر نامه‌ای از خود به جا گذاشت که مفهوم آن منظور ماست نوشته بود: «هیچ کس در خودکشی من مسئول نیست» و سپس دلیل آن را آورده بود: همه چیز برای من در زندگی آماده بود. هیچ چیزی نبود که برای آن تلاش کنم. هرچه می‌خواستم به دست می‌آمده بود. خسته شده بودم. خودم را کشتم. اگر محصول و مال زندگی مال و امکانات مادی بود پس خودکشی چرا؟ او در درون خود به بیهودگی و پوچی رسیده بود. امروز، به اعتبار آمار سازمان ملل، بیشترین نرخ خودکشی در کشورهای اسکاندیناوی است.



اگرچه سعادت انسان در زر و زیور خلاصه نمی‌شود ولی سخن ما هم نافی داشتن ثروت و امکانات مادی و خوب زندگی کردن نیست، زیرا که آن هم ضرورت و نیاز بشر است. ولی همه آنچه به دنبالش می‌گردیم نیست. سنایی گوید:

مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا

باید از او پرسیم «پس چه کنیم؟ کجا مسکن گزینیم؟ به که پناه ببریم؟» انسان معناگرا در مقابل این سه سؤال یک پاسخ دارد: «به خدا پناه می‌بریم.» این را همه ما قبول داریم ولی چگونه؟ پاسخ این است که از طریق لطیفه وحی: قرآن مجید — که بر سینه محمد مصطفی ص، خاتم پیامبران، نازل شد. این بنده نه می‌داند و نه می‌تواند در مورد قرآن مجید اظهار نظر کند و به قول حافظ: «من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم؟» اما به

سبب اینکه رشته تحصیلی‌ام زبان و ادبیات فارسی بود و همه عمر قرآن مجید و شعر را فراموش داشتم این بود که خواستم نامم در زمره دوستداران خدا باشد.



ابراهیم ادهم شبی از رؤیایی ژرف که عالم صلح و سلام بود بیدار شد و در نور ماهتاب که اطاقش را چون خرمنی از شکوفه‌های سپید سوسن نقره‌فام کرده بود فرشته‌ای دید که در دفتری زرین کلماتی می‌نوشت. آرامش ژرفِ اتاقِ ابن‌ادهم را گستاخ کرد و پرسید: «چیست که در این دفتر می‌نویسی؟» فرشته سر بلند کرد و با نگاهی شیرین و مهربان گفت: «نام آنان که خدا را دوست دارند.» پور ادهم مشتاقانه پرسید: «آیا نام من هم در شمار آنان هست؟» فرشته گفت: «نه، نامت را در این میان نمی‌بینم.» او با صدایی همچنان مشتاق اما آهسته‌تر گفت: «پس نام مرا در شمار آنان بنگار که بندگان خدا را دوست دارند.» فرشته این بنوشت و ناپدید شد. شب، دیگر بار، فرشته با آن فروغ شکوهمند و بیدارکننده بیدار شد و نام آنان را که از عشق خداوند سعادت ابد یافته بودند در طوماری طلایی به ابن‌ادهم نشان داد و ابن‌ادهم با حیرت و شغف دید که نامش سرآغاز نام‌هاست.



باز گردیم به اصل موضوع. به قول مولوی: «این زمان جان دامنم برتافته». بسیار کوشیدم تا بتوانم از طریق یک مقدمه کوتاه مکنونات قلبی خود را ابراز نمایم. به این رسیدم که نخست دو شاعر روس را معرفی کنم که چگونه محور شعرشان مضامین بلند قرآن مجید است و چون از طریق گلستان و بوستان سعدی به طرف قرآن مجید روی آورده بودند، سی‌چهل بیت از بوستان را بررسی می‌کنیم تا دریابیم سعدی تا چه حد تحت تأثیر کلام وحی است. در این که در طول تاریخ زبان و ادبیات فارسی همه شاعران تحت تأثیر قرآن مجید بوده‌اند هیچ حرفی نیست، فقط توجه آنها به قرآن مجید شدت و ضعف دارد.

سعدی اغلب حکایت‌های گلستان را بر مبنای شعائر تعلیمی قرآن تدوین کرده است. نیز، چون قرآن مجید با فطرت انسان انطباق دارد، نشانه‌های مضامین آیات قرآن را – اگرچه غیرمستقیم و بر اساس توارد – می‌توان در شعر او دریافت.

در اینجا خلاصه یکی از قصه‌های کهن آلمانی را می‌آوریم و آن را می‌سنجیم با یکی

از حکایت‌های سعدی در گلستان که محور هردو حکایت «لطف خداوندگار» است و آن این که لا تقنطوا من رحمة الله (زمر ۳۹: ۵۳).



قصه‌ای است اخلاقی به نام «هارتمان فون آوه» *Harteman von ove* اثر «گرهارد هارتمن» G. Harteman؛ اصل حکایت مربوط است به سال ۱۱۹۲ میلادی در آلمان قرون وسطی:

شوالیه صاحب مکنّت و نجیب‌زاده‌ای است از دودمانی بزرگ، به نام هاینریش. هاینریش حشمت و قدرت و جوانی و زیبایی را یکجا دارد. در املاک خود محبوب رعایا است و همه دوستان وی اند. او در اوج عزت و شهرت، ناگاه، به جذام مبتلا می‌شود. در تمام اروپا به دنبال پزشکی می‌گردند که بتواند او را معالجه کند. اما یافت نمی‌شود. بالاخره در شهر سالرنو (Salerno) در ایتالیا از طبیب حاذقی سراغ می‌گیرند که کلید نجات بیماری در دست اوست. به سالرنو می‌رود و با ناامیدی در یک خانه روستایی گوشه عزلت می‌گیرند و تن به قضای الهی درمی‌دهد. روزی طبیب موعود را ملاقات می‌کند. طبیب می‌گوید اجازه بیماری تو قلب دختر باکره‌ای است که می‌خواهد ازدواج کند. دختر باید با میل باطنی خود قلبش را به تو هدیه کند.

دختری در همسایگی هاینریش زندگی می‌کند که این شرایط را دارد. دختر موضوع را می‌فهمد. نزد هاینریش می‌رود و ابراز می‌کند که بایل است قلبش را برای ادامه حیات به این جوان بدهد و خود بدرود زندگی گوید. هاینریش خیلی ناراحت می‌شود و چشم از این موقعیت طلایی فرو می‌بندد. اما با اصرار دختر نزد پزشک می‌روند. چون پزشک برای بیرون آوردن قلب دختر کار را بر سینه دختر می‌نهد فریاد هاینریش بلند می‌شود و از این کار ابراز ندامت می‌کند و تصمیم می‌گیرد به همان اتاق روستایی برگردد. او با دلی شکسته به آسمان نگاه می‌کند. لطف حق با او یار می‌شود و آثار بهبودی در وجود او ظاهر می‌گردد.



این قصه با حکایتی که اکنون از گلستان می‌آورم مضمونی مشابه دارد و هردو شخصیت در دو قصه مشمول لطف الهی می‌شوند. سعدی در گلستان، باب اول، حکایت بیست و

سوم، می آورد:

یکی را از ملوک مرضی هایل بود که اعاده ذکر آن ناکرده اولی‌تر. طایفه حکمای یونان متفق شدند که مر این درد را دوایی نیست مگر زهره آدمی که به چندین صفت موصوف باشد. ملک بفرمود طلب کردند. دهقان پسری یافتند بدان صفت که حکما گفته بودند. پدر و مادرش را بخواندند و به نعمت بی‌کران خشنود گردانیدند و قاضی فتوا داد که خون یکی از رعیت ریختن سلامت پادشاه را روا باشد. جلاد قصد کشتنش کرد. پسر سر سوی آسمان کرد و بخندید. ملک گفت: «در این حالت چه جای خنده است؟» پسر گفت: «نازِ فرزند بر پدر و مادر باشد و دعوی پیش قاضی برند و داد از پادشاه خواهند. اکنون پدر و مادر به خاطر خطام دنیا مرا به خون سپردند و قاضی به کشتنم فتوا داد و سلطان صحت خویش در هلاک من می‌بیند. پس به جز خدای تعالی پناهی ندارم...» سلطان را دل از این سخن به هم برآمد، آب در دیده بگردانید و گفت: «هلاک من اولی‌تر تا خون چنین بی‌گناهی ریختن.» سر و چشمش ببوسید و در کنار گرفت و نعمت فراوان بخشید و آزاد کرد. گویند ملک هم در آن هفته، شفا یافت. به همین دلیل هر کسی می‌تواند ناامید نباشد و به رحمت و لطف خداوندگار اعتماد پیدا کند که: لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ (زمر ۳۹: ۵۳).

غرض از طرح حکایت‌های یادشده گسترده‌گی و فطری بودن مفاهیم بلند قرآن مجید است.

در ادامه دو شاعر بلندآوازه روسیه را معرفی می‌کنیم که شعرشان در حوزه مفهومی اغلب تحت تأثیر قرآن است. غرض از طرح دو شاعر روس این است که حتی شاعران غیر ایرانی گاه شعرشان را تحت تأثیر قرآن مجید سروده‌اند و چون دو شاعر منظور از طریق مطالعه بوستان و گلستان سعدی با قرآن آشنا شده و خود به این موضوع اشاره داشته‌اند، لذا شواهدی هم از بوستان و گلستان آورده‌ایم.

دو شاعر روس و قرآن مجید

با «الکساندر پوشکین» آغاز می‌کنیم. پوشکین پرآوازه‌ترین شاعر روس است. شاید بتوان با توسع گفت: به همان اندازه که حافظ در سرزمین ایران مورد توجه است،